

تجربه های تاریخی ملت‌ها و نیز مطالعات سیاسی پرروی جوامع چند قومی، نشان داده است که بی‌توجهی حکومت کنندگان یا رسانه های تبلیغی ـ خبری کشورها نسبت به مبانی و عناصر وحدت ملی، کشور‌های مزبور را با مشکلات عدیده و لاینحلی روبرو کرده و در مقیاس وسیع‌تر به عنوان مکانیزم مانع شوند. رسیدن به اهداف توسعه را برای دولت‌های آن کشورها، غیرممکن ساخته است. بی‌توجهی نسبت به مبانی وحدت ملی، نه تنها به دنبال خود مسائل مختلفی را پدید می‌آورد، بلکه در پی آن، بقای حکومت‌ها را نیز با مشکلی جدی مواجه می‌سازد. بحرانهایی که برآثر بی‌توجهی به مبانی وحدت ملی، ممکن است در بخشهای مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی بروز کند، به شرح زیر است:

۱.بحران هویت

نخستین اثر منفی بی‌توجهی نسبت به عناصر و عوامل وحدت ملی، در شکل بحران هویت بروز می‌کند. یعنی «جامعهٔ

کل» در اثر سیاست‌های غلط منبعت از نظام، در وهله اول یکپارچگی و همبستگی خود را از دست می‌دهد و در مرحلهٔ بعد به صورت «وفاداری‌های قومی»، «تعهدات ملی» را سست و متزلزل می‌کند و بدین ترتیب روح مشترک حاکم برملت، می‌میرد. این میرایی روح مشترک، دیگر پیوندها و علاقه مندی‌های متقابل قومی را نیز منسوخ می‌سازد و شدت وجود ملت را ـ لاقال از لحاظ ماهوی ـ زیرسئوال می‌برد. بحران هویت، باعث زنده شدن سنت‌ها و عتایق و نمادهای محلی می‌شود و با اگر از طرف دولت بر گروه‌های قومی و مذهبی تحمیل شود، اقوام را از شخصیت فرهنگی خود، که عامل قوام هر قوم یا ملتی است، خالی می‌سازد.

بحران هویت، عملاً دیگر بحرانها را نیز برای یک کشور به همراه می‌آورد و اغلب احساس سرنوشت مشترک را نیز در یک ملت از بین می‌برد و به جای «مصلح‌ح منافع ملی»، «مصلح و منافع قومی» را برجسته می‌سازد.

اندیشه

صورت‌های سه‌گانه تحولات فرهنگی

سرهرا

فرهنگ عرصه حضور سه جریان است. فرهیختگان، دولت‌ها و توده‌های مردم سه نیروی عمده‌ای هستند که در تغییر و تثبیت فرهنگ حضور دارند. در این میان فرهیختگان نقشی ممتاز برعهده دارند. فرهنگ هر قومی بصورت عینی در زندگی توده مردم جاری و ساری است. در دوره ماقبل تاریخ که بعضی از مورخین بنام عصر طلایی یا عصر اسطوره محض از آن یاد می‌نمایند، مردم هم مولد و هم مجرای فرهنگ هستند، ریشه‌های اولیه فرهنگ توسط احساس و ذهنیت توده‌های مردم شکل می‌گیرد. مردم از صورت رمه‌وار، به شکل غارنشینی، کوه‌نشینی، روستانشینی و شهرنشینی هر بار شیوه خاصی از زندگی اجتماعی زیست‌را تجربه می‌کنند. در طی این مراحل هم زندگی آنها از پایه متحول می‌شود و هم در هر مرحله‌ای از آن به تجربیات نوینی می‌رسند و این تجربیات در نهایت به توسعه صورتی از زندگی منجر می‌گردند و بصورت انباشت و گنجینه فرهنگی درمی‌آیند. و از صورت ساده به مرکب طی طریق می‌نمایند. در ابتدا مردم بدون واسطه فرهنگی، فرهنگ خویش را از خلال تجربیات عینی زندگی خود بدست می‌آورند. در این

روند تدریجی تجربی فرهنگ در ابتدا نقش فرهیختگان بسیار کم‌رنگ است. ولی حضور نخبگان از همان ابتدا همراه با نقد است. و آنها برخلاف توده مردم با فرهنگ نسبتی دوگانه دارند. از جایی پرورده و

✓ **مردم، دولت و نخبگان هر سه توسط اندیشه نوین نقد می‌شوند و در یک چالش نوین متحول می‌گردند. دوره مواریت محض قدرت محض و اندیشه محض به سر آمده است.**

تبعات و آثار منفی بی‌توجهی نسبت به وحدت ملی

بحران هویت باعث می‌شود یک کشور در صورت تهاجم‌های خارجی و یا فشارهای بین المللی نتواند با اتکا به استعدادهای ملی، برعوامل بیرونی فشار، فایق آید؛ زیرا آنچه که یک ملت را در مقابل دشمنان یکپارچه می‌سازد و آنها را به دفاع از ارزش‌های مشترک وامی‌دارد، هویت ملی است.

۲.بحران مشارکت

وقتی یک نظام سیاسی نتواند بربحران هویت غلبه کند و «هویت ملی» خود را دوباره سازی کند، به دنبال آن، بروز بحران مشارکت امری بدیهی و اجتناب‌ناپذیر است، زیرا مشارکت از رونب‌های «هویت ملی» محسوب می‌شود. بحران هویت ملی چون اغلب منبعث از نظام و رسانه های جمعی آن است، به دنبال آن بحران مشارکت عمومی نیز معمولاً منبعث از همان نهادهاست. یعنی وقتی سیاست‌پاره ناسالم یک دولت و رسانه های جمعی آن مبتنی بر امتیاز پاره ای از اقوام نسبت به پاره ای دیگر باشد، به تبع آن دعوت از اقوام نیز برای مشارکت

سیاسی، براساس همان ملاحظه‌ها صورت خواهد گرفت و تنها پاره‌ای از اقوام خواهند توانست در قدرت سیاسی کشور مشارکت داشته باشند و پاره ای دیگر که مشارکت ندارند، معمولاً احساس‌ها و تلقی‌ها و خواسته‌ها و عقیده های خود را به صورتهای منفی دیگری بروز می‌دهند. احساس تنفر نسبت به حکومت‌کنندگان از دل‌های مرکزی، گریز از سیاست‌های تمرکزگرایانه دولت، بی‌تفاوتی سیاسی، نداشتن احساس سرنوشت مشترک با دیگر اقوامی که غالباً از امتیازات مبتنی بر تبعیض دولت نیز برخوردارند، عدم تمکین و اطاعت از نظام و پیامدهای منفی دیگر از جمله تبعات نبود مشارکت سیاسی اقوام در قدرت سیاسی کشور است.

از جنبهٔ دیگر نیز می‌توان علت نبود مشارکت سیاسی اقوام و گروه‌های دینی، مذهبی را ایضاح کرد و آن، از جنبهٔ هویتی است. زیرا گروه‌هایی که در یک جامعه دچار بحران هویت هستند و تقاضاهای آنها به خاطر ملاحظه‌های قومی از طرف حکومت نادیده گرفته شده است، انگیزه کافی برای مشارکت

تبعات و آثار منفی بی‌توجهی نسبت به وحدت ملی

محمد حکیم پور–بخش ۶

سیاسی نخواهند داشت، چون دولت و به تبع آن پاره ای از اقوام که از امتیازهای خاص دولت ندارند.

۳.بحران مشروعیت

محققان علوم سیاسی معتقدند که وقتی در یک «جامعهٔ وسیع»، بحران مشارکت به وجود می‌آید، به دنبال آن بروز «بحران مشروعیت» نیز اجتناب‌ناپذیر است. بحران مشروعیت عبارت از فرایندی است که در آن یک «دولت ملی»، مقبولیت خود را درمیان اقوام موجود در کشور از دست می‌دهد. این امر معمولاً متعاقب برخورد ناعادلانهٔ دولت با اقوام مختلف کشور رخ می‌دهد. چنانچه محققان خاطرنشان ساخته‌اند دولت ملی هنگامی می‌تواند به اهداف ملی خود در زمینهٔ توسعه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دست یابد که قبلاً بربحران مشروعیت فایق آمده باشد. چه در غیر این صورت، اقوام از کمترین همکاری با دولت، یا حرکت در جهت اهداف دولتی که مقبولیت ندارند، اجتناب خواهند کرد.

سه‌شنبه ۸ مهر ۱۳۸۲ – دوره جدید –شماره سه

تبعات و آثار منفی بی‌توجهی نسبت به وحدت ملی

علی رسولی

زمینه‌ساز تحولات بزرگی هستند که به نام عصر مدرن و نوین از آن یاد می‌شود. این عصر محصول آن انقلاب های بزرگ است. با آن تکانه‌های بزرگ می‌شد که بندها و زنجیره های اسارت دیرپا را از دست و

پای توده‌های مردم گشود. انتقاد نخبگان از پاره‌ای از صورت‌های فرهنگی و نقد صورت محض انفجارهای بزرگ تاریخی بوجود آورد و توتل جدیدی در مسیر تاریخ باز کرد. انسان‌ها به عصر نوین ناشناخته‌ای پرتاب شدند و دوران اسارت باستانی به سر آمد. فرهیختگان نوینی بوجود آمدند. اندیشه آنها بر پایه نقد فرهنگ باستان و تولید شیوه‌ای جدید از فرهنگ ایجاد شده است. گرچه در ابتدا و در دوره روشنگری و اندیشه اثباتی نقدی تند و سلبی بر مواریت فرهنگی داشته‌اند. اما در اندیشه نخبگان جدید فرهنگ باستان فرهنگ مدرن، قدرت سیاسی و نخبه‌گرایی و اندیشه نخبگان همه با هم مورد نقد هستند. رگه‌هایی محض و افراطی، آرمانگرایان و نخبگان طرفدار واقعیت محض مورد نقد است. فرهنگی که دارد شکل می‌گیرد فرهنگ نقد است. نقد به سهولت وارد همه قلمروها شده است. دوره نامهربانی نسبت به نخبگان به سر آمده است. قدرت سیاسی یکه‌تاز میدان نیست و بی‌درسر جولان نمی‌دهد. مردم، دولت و نخبگان هر سه توسط اندیشه نوین نقد می‌شوند و در یک چالش نوین متحول می‌گردند.

تبعات و آثار منفی بی‌توجهی نسبت به وحدت ملی

✓ **در نسل گذشته یکی از مسائلی که موجب «سازش بانوان به هر قیمت» و ادامه زندگی می‌گردید، نبود استقلال مالی بود و بالاجبار زندگی ادامه می‌یافت**

رسیده‌اند، هم هیچ احساس مسئولیتی نمی‌نمایند که آیا تنها بلوغ جسمی شرط کافی برای ازدواج است و فرزندشان توانائی تشکیل زندگی مشترک دارد یا خیر؟! زندگی مشترک یعنی مسئولیت، داشتن ظرفیت، تحمل بالا، قدرت وقوه درک وفهم و تجزیه و تحلیل مسائل؛ و با تا‌عسف باید گفت که نسل جدید در بیشتر مواقع فاقد این عناصر است و دلیل آن آمارهای بالای طلاق جوانان است و مسئول مستقیم یا غیر مستقیم آن: پدران و مادرانی هستند که آموزش لازم و کافی را به جوانان نمی‌دهند. آنها به محض اینکه خواستگاری برای دخترشان آمد احساس می‌کنند که او توانائی زندگی مشترک را دارد، احساس غرور می‌کنند و رویاپردازی می‌نمایند و معیار آمادگی دختر: آمدن خواستگار می‌شود و این موجب می‌گردد که چندی بعد طلاق به سراغ آنها هم برود!

عامل دیگر نبود «سیستم ازدواج آگاهانه» درکشور ماست. واقع امر آنست که فرهنگ ناقص ما که با خرافات هم عجین گشته فرصت مناسب و کافی به جوانان نمی‌دهد که در یک ارزیابی علمی و بلند مدت و با آگاهی و شناخت ۱۰۰٪ به ازدواج تن دهند. تنبیح گفتمگوی دو جوان که به سن ازدواج رسیده‌اند در فرهنگ ما سبب شده این مسئله با مانع همراه شود. نبود مراکز همسرپایی بطور گسترده که بصورت علمی خدمات ارائه دهند؛ (هرچند اخیراً چند موسسه در این زمینه ایجاد شده است و سایت اردبیلی دات کام هم بصورت رایگان خدمات مناسبی می‌دهد)؛ باعث شده درصد ازدواج با شناخت کامل و تضمین و استحکام بالا، بسیار رو به افول گذارد. استقلال اقتصادی بانوان هم از دیگر عوامل است. در نسل گذشته یکی از مسائلی که موجب «سازش بانوان به هر قیمت» و ادامه زندگی می‌گردید، نبود استقلال مالی بود و بالاجبار زندگی ادامه می‌یافت، ولی اکنون این امر موجب شده کسانی که در گذشته به هر علتی ازدواج رضایت‌مندانه‌اش نداشته‌اند تحمل کردنی، دیگر دلیلی برای تحمل آن شرایط نبینند و اقدام به طلاق کنند.

بهرحال طلاق یک معضل اجتماعی است که امروزه بصورت حاد درآمده و تا عوامل بوجود آورنده و بحران زایش نظیر سیستم آگاهانه و درست انتخاب همسر و گفتموهای جدی و عمیق قبل از ازدواج و تربیت درست خانواده‌ها که شامل آموزش و فهم «زندگی دوفقره» می‌باشد اصلاح نشود، حل شد نی نیست مریبان این نکته که دختران جوان نباید با این خیال که جوانان امروز هم همانند پدرانشان قصد زورگوئی و مردسالاری دارند و بنابراین آنها باید در برابر شوهرشان بایستند و با او «مبارزه» و «جر دارند و بحث» کنند و به اصطلاح حق خود را بگیرند و مانند مادرانشان ظلم‌پذیر نباشند؛ مسائل را با هم «خلط» نمایند. افراط و تفریط هر دو منجر به نابودی زندگی می‌گردد. جنبش «فمنیم» زمانی مفید است که هر زنی حق خود را درست بشناسد و درک و فهم کند و آنگاه اگر دید حداقل‌های خواست او محقق نمی‌شود و واقعاً به او ستم می‌شود به پاخیزد و حق خویش ستاند و الا فشار زن به مرد در غیر این مورد جز تلاشی کانون خانواده‌اش چیزی درپی ندارد و ممکنست زن زمانی این را بفهمد که هم «عشق» که ستون زندگی است را نابود کرده و هم نوشدارو پس از مرگ سهراب باشد. اداره و حفظ زندگی مشترک هنری است که همه آنرا ندارند و معمولاً جوانانی که ناپزورده‌اند و رنج و سختی آنان را آبدیده نموده است و در خامی بسر می‌برند و خودپسند و خودبرترب بین‌اند؛ سرانجام جز شکست در انتظارشان نیست.

که خدا عقد آنها را در آسمانها بسته و سرنوشت این بوده که ایندو به هم برسند.

بعد از اجبار به خانواده‌ها و نهایتاً تسلیم شدن آنها و شروع زندگی یا دوره عقد روز بروز اختلاف‌ها بروز می‌کند و وسیع‌تر می‌شود. تا اینکه روزی می‌رسد که دیگر لحظه‌ای تحمل همدیگر را ندارند و اکنون این «لیلی و مجنون دیروز» خواهان «جدایی»‌اند.

رفتن گفتموهای قبل از ازدواج از عمق به سطح آفتی است که امروزه جامعه ما به شدت دچار آنست و چاره‌اش افزایش آگاهی‌ها و بینش‌ها و زود تصمیم‌گرفتن جهت ازدواج است.

یکی دیگر از عواملی که منجر به افزایش میزان طلاق شده اینست که دختران جامعه ما اندیشند که با صادر شدن یک سند دیگر همه چیز تمام شده و مرد دیگر قادر نیست به سادگی او را طلاق دهد و «باید» و «به هر قیمتی»، «بسوزند و بسازند». این گفتمان نسل گذشته است در حالیکه نسل جدید آنرا قبول ندارد و حاضر نیست که به هر قیمتی زندگی را ادامه دهد. بخصوص مشاهده کرده که پدران و مادرانشان بدلیل سیستم ازدواج قدیم که با آگاهی و انتخاب همراه بوده اغلب درگیری دارند و

کمابیش در بسیاری از خانواده‌ها قابل رؤیت است. جوان حاضر نیست عمری را به «بگرمگو» و نزاع بپردازد، ترجیح می‌دهد همان چند سال نخست قضیه را تمام کند تا عمری هزینه‌اش را ندهد. دختران جوان باید بدانند تنها عامل پایداری زندگی‌شان، آگاهی‌ها و وظایف و انجام صحیح آن، رعایت ادب در گفتار و کردار، متانت و پختگی و جذایبت اخلاقی است و الا با لجبازی و جر و بحث و توهین و طغیان نمی‌توان به یک زندگی سامان داد. سند ازدواج و مهریه، تضمین‌کننده زندگی نیست، بلوغ فکری و ادب گفتار است که به آن قوام می‌بخشد. مدرنیسم خود یکی از عوامل تسهیل‌کننده طلاق است که به طرق مختلف آنرا تحت تاثیر قرار می‌دهد. بخشی از آن مثبت و بخشی هم بطور منفی آثار افزایش می‌دهد. مدرنیته از آن جهت که آگاهی افراد را بالا می‌برد و آندسته از اشخاص که در «بند» ازدواج به هر شکلی گیر کرده‌اند بخصوص زنانی که مورد ظلم و جور شوهران قرار می‌گیرند را با زودون قیح طلاق به نوعی «نجات» می‌دهد و آزاد می‌سازد. و کسانی را که در مرداب زندگی‌شان فرو غلطیده‌اند و به سبب فرهنگ سستی که طلاق را برنمی‌تابد قادر به حرکت نیستند. از مرداب رها می‌کند. البته در منابع دینی هم طلاق آخرین گشایش است که هنگامی که فرصت‌ها به بن بست رسید برای رهایی از گرداب توصیه شده است.

از دیگر سو جهانی شدن و مدنیت راه برآنان که قصد سوءاستفاده داشته و غیر متعهدند، هموار نموده است. از انواع ارتباطها گرفته اعم از اینترنت و شبکه‌ها و ماهواره‌ها و شهرنشینی و روابط نامشروع و… تا نبود قید بند در زندگی‌های جدید، از آفات تحمیلی مدرنیسم است.

بی‌انگیزگی معنوی هم می‌تواند یکی از عوامل باشد که بطور غیر مستقیم تا‌تاثیر دارد. ایمان درونی اخلاق و تعهد و پایبندی می‌آورد و در عین حال احترام متقابل، ادب و سنگینی و وقار بدنبال دارد که زوجی که اینها را رعایت کنند کانون گرمی خواهند داشت و نبود معنویت و ارزشها، پرده‌دروی و هتاک‌ی را سبب می‌گردد که عشق را فنا می‌سازد و زندگی بدون عشق یعنی بی‌حرمتی و ادامه آن موجب از هم‌گسیختگی خانواده می‌شود. متأسفانه مادران و پدران نسل قبل که اینک فرزندانشان به بلوغ جسمی



بوجود آورده‌اند به پاسداری از این فرهنگ می‌پردازند و با حفظ و گرامیادشت آن به نوعی آرامش و امنیت همراه با انجماد می‌رسند، وولت‌ها براساس این فرهنگ بوجود می‌آیند و خود را حافظ این فرهنگ قلمداد می‌نمایند. در این دوره پاسداشت مواریت فرهنگی معتبر است و تغییرات فرهنگی در عرض استوانه‌های تثبیت شده بوجود می‌آید و تحول طولی و تاریخی در ظاهر ناممکن بنظر می‌رسد. اندیشه فرهیختگان در عسرت و وضعیت موجود مهجور می‌ماند و صورتی ذهنی و آرمانی پیدا می‌کند.

سهند بررسی می‌کند؛

طلاق پس از هیاهوی از دواج

چه دو نفر باید با هم زندگی کنند. و یا صرفاً دلیل آنرا مقابل جنس می‌دانند و برداشتی و تصویری از موارد آن ندارند. انتخابها معمولاً کاملاً سطحی و غیرواقع بینانه است و چون فضا مقداری باز شده و جوان می‌خواهد خود را اثبات نماید و سایر عقده‌های اجتماعی که او را سرخورده کرده بکشاید، دست به انجام این عمل می‌زند. رشد فکری و بلوغ ذهنی لازمهٔ تام و اساسی زندگی است، بدون آن هیچ زندگی برقراری نمی‌ماند. بدون آن عشق یک بازی کودکانه و هوسو بیش نیست. پختگی فکری ستون زندگی است و بدون ستون هیچ ساختمانی ولو گراکرتین تجهیزات را داشته باشد، سرپا نمی‌ماند. آتهائیی که گمان می‌برند می‌توان امکانات مادی یا محبت اولیه را که به طور طبیعی بین دو جنس مخالف بوجود می‌آید جایگزین بلوغ فکری سازند، سخت در اشتباه بسر می‌برند. برخی جوانان این سخنان را نصیحتی از نسل قدیم تلقی می‌کنند و یا یک امر موهوم و تکراری و غیرضروری و یادیدن «خال و خط» و «آب و رنگ» و یکدیگر، مسئله را تمام شده تلقی می‌کنند. گاهی هم یکطرف قضیه دارای بلوغ فکری و آمادگی ذهنی است و درک درستی از وظایف خود دارد اما طرف مقابل همه چیز را کودکانه و دست کم و سهل و پیش پا افتاده می‌داند؛ و می‌انکارد که وظایفش را

می‌دانند! اما بین «انگار و خیال» تا

واقعیت فاصلهٔ بسیاری است. فکری که در سالهای اولی که بدختر نه تنها تخلیل بسر می‌برد به هیچ وجه آماده ازدواج نیست ولو صاحب آن سالها پیش به بلوغ جسمی و جنسی رسیده باشد. لجبازی و کله شقی و عدم وظیفه و زبان و نگهداری از کودک و پخت و پز و… برعهده‌اش بوده و عمل می‌نموده است. در آنحال طلاق پدیدهٔ مذمومی بوده و شوم و نفرت‌انگیز شمرده می‌شده است. در عصر حاضر با گذر از سنت و ورود به مدرنیته کمی این مفاهیم تغییر نموده و دستخوش تحولات گردیده است. مثلاً دیگر پدر نمی‌تواند به زور دخترش را شوهر دهد (نه طبق عرف و نه طبق قانون). یا نمی‌تواند مانع صحبت او قبل از ازدواج باشد یا انتخاب فرد مناسب کند. امروزه دختران و پسران هنگامی که فرد تشخیص دهند که آمادگی تشکیل زندگی مشترک را دارند، بعد از صحبت با هم، آنگاه خانواده‌ها را در جریان امر گذاشته و خواستگاری و عقد طبق سنت‌ها انجام می‌پذیرد که البته این موضوع پدیدهٔ مبارک و مهمونی است که حق انتخاب فرد و شریک زندگی برای طرفین محفوظ باشد. حال سوآلی مطرح است و آن اینکه چرا آمار طلاق در جامعه ما آتقدیر زیاده است. در آستانه ای حتی مردان و پسران هنگامی که فرد تشخیص دهند چهارم را در بین کشورهای جهان از لحاظ میزان طلاق دارا می‌باشد! طبق آماروی دیگر در سنین بین ۲۲ تا ۱۸ سال از هر ۴ ازدواج ۳ تا۵ آن به طلاق می‌انجامد! آمار وحشتناکی است، نه؟! شاید باورناتن نشودولی

این آمارها در کشور ایران وجود دارد و مربوط به همین سالها و روز است.م مربوط به کشورییست که تا چند سال پیش طلاق در آن شوم! و مغفورا بود. جالب اینجاست در کشورهای که معمولاً در فرهنگشان طلاق پدیدهٔ مذموم و مقهوری نیست آمارهای آن بسیار از کشور ما پائین‌تر است. این تناقضات چگونه قابل حل است. در حالیکه مسئله ازدواجهای اجباری تقریباً نقض گردیده چگون‌ه آمار طلاق این سان افزایش پیدا کرده است. در کالبد شکافی و تحلیل این موضوع چندین و چند عامل مطرح است که بدان می‌پردازیم. اولین و شاید مهم‌ترین عامل (در غیاب پدر زورگو) خود جوانان هستند. جوانان امروزی معمولاً پختگی لازم را ندارند و بیشتر طلاق‌ها مربوط به همین عامل است. دختران و پسران چون چندین سال است که به بلوغ جنسی رسیده‌اند گمان می‌برند همان برای ازدواج کافی است و در حالیکه به هیچوجه به بلوغ فکری نرسیده‌اند، گاهی اصلاً ضرورت آنرا احساس نمی‌کنند و تن به ازدواج می‌دهند و حتی اگر با مخالفت پدر و مادر مواجه شوند، تهدید می‌کنند و از هر راه ممکن ولو لجبازی و… خواهان رسیدن به خواسته خود هستند. اینان معمولاً درکی از زندگی مشترک ندارند گاهی حتی نمی‌دانند برای

✓ **سرخوردگی جنسی‌عامل دیگری است که فرد را**

با وجود نداشتن بلوغ فکری و اقتصادی بسمت ازدواج

سوق می‌دهد که عاقبت آن هم معلوم است

می‌خواهد سالار بودن خود را نشان دهد و بنابراین این زیر بار قضیه نمی‌رود. سرخوردگی جنسی هم عامل دیگری است که فرد را با وجود نداشتن بلوغ فکری و اقتصادی بسمت ازدواج سوق می‌دهد که عاقبت آن هم معلوم است. در این مورد ازدواج واقعاً توصیه نمی‌شود و بهتر است مسئولین فکری بحال آن کنند تا هم جامعه عاری از فحشاء و پاک گردد و هم ازدواج‌هایی اینگونه صرفاً به سبب مسائل جنسی رخ ندهد. مسئله دیگری که به نوعی به همان نبود پختگی هم مربوط می‌شود گفت و گوهای قبل از ازدواج است. اینگونه گفتموها که سالهاست مد شده در ذات خود بسیار نیکوست متنها آفت آن اینست

در ابتدا همه چیز خوب پیش می‌رود و هرچه جلوتر می‌روند همه‌اش تقاهم است و بس! بطوریکه از اینهمه همفکری شگفت‌زده می‌شوند و مطمئن می‌گردند